**مدت: 37 دقيقه**

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين و صلي الله تعالي علي سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و علي آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالي فرجه الشريف.

استدلال اخير داراي دو مقدمه بود. مقدمه يکي اين بود که تمام مرجحات برمي‌گردد به مرجح صدوري و مقدمه ديگر اين بود که بما اين که تبعيض در صدور معقول نيست يا حداقل عرفي نيست بنابراين ادله علاج نمي‌تواند تباين جزيي و عموم و خصوص من وجه را شامل بشود.

چون اين شمول لازمه‌اش اين است که در آن روايت مرجوح تبعيض انجام بشود. و اين تبعيض هم که گفتيم يا غيرمعقول است يا لااقل عرفي نيست.

براي تخلص از اين، يعني براي جواب از اين استدلال راه‌هايي پيمودند بزرگان که اثبات کنند اشکالي ندارد تبعيض در اين جا که اين‌ها را مناقشه کرديم.

بنابراين ظاهر اين است که اين مقدمه تمام باشد که تبعيض نمي‌شود کرد لااقل عرفاً اگرچه عقلاً لااشکال فيه.

إنما الکلام در مقدمه ثانيه است. که واقعاً ...

سؤال: حرف شهيد صدر را نفي نکرديد. دلالت سلبيه...

جواب: بله ايشان ...

سؤال: ديروز که نقد نکرديد.

جواب: بله فرمايش شهيد صدر را. اين را هم چشم حالا مي‌گويم.

مهم اين است که ما ببينيم آن مقدمه ديگر که تمام مرجحات برمي‌‌گردد به مرجح صدوري آيا اين چنين هست يا اين چنين نيست؟

اما آن فرمايش حالا قبل از اين که وارد اين مقدمه ثانيه بشويم آن مقدمه أولي و فرمايش شهيد صدر قدس سره. که ايشان فرمودند که هر خبري که راوي نقل مي‌کند در حقيقت مشتمل بر دو نقل است. يکي نقل ايجابي است، يک نقل سلبي. نقل ايجابي اين است که اين کلماتي که من دارم مي‌گويم اين‌ها صدرَ من الامام عليه السلام.

نقل سلبي اين است که از امام در کنار اين کلمات... منفصل کار ندارم. در کنار اين کلمات مخصصي، مقيدي، قرينه‌ برخلافي صادر نشد. پس هر راوي دو خبر دارد مي‌دهد يک خبر ايجابي، يک خبر سلبي و سکوتي. و اشکال هم ندارد به سکوت هم ما بگوييد خبر، کاشف. همان طور که در مثلاً باکره مي‌گويند سکوتش إخبار از رضايتش هست. با اين که سکوت کرده، حرفي نزده ولي اين أخبار از رضايتش هست.

خب آن يکي هم همين جوره پس بنابراين وقتي شارع مي‌آيد مي‌گويد اين را اخذ کن آن را رها کن مقصودش آن خبر سلبي است که مي‌گويد رها کن نه خبر ايجابي‌اش است. پس تبعيضي در يک جا نشده. دو تا خبر بوده يکي را مي‌پذيرد يکي را مي‌گويد نپذير. اين.

خب اين فرمايش هم که ايشان مي‌فرمايند آيا قابل قبول هست يا نه؟

در اين موارد آيا وقتي مي‌گوييم خبران، حديثان، خود ايشان اين تصوير اين مطلب اگر عرفي بخواهيم تصوير کنيم، عقلي درسته. اما عرفي آيا به آن حرف سلبي... خود ايشان هم بعداً قبول مي‌کنند که آن سلبي اسمش حديث نيست. اسمش خبر نيست. مثلاً اگر کسي نذر کرده که من غير از يک خبر نخواهم گفت. اگر بيايد پس هر حرفي بزند مي‌شود دو تا خبر. چون هر حرفي بزند يعني اين بود، کنارش قرينه بر خلاف نبود. اين جا کلمه حديث، کلمه خبر، کلمه روايت اين‌ها شامل نمي‌شود او را ولو اين که وجود دارد. اما عرفيت ندارد. به او گفته نمي‌شود. به او گفته نمي‌شود خبر. ولو اين که عرف مي‌گويد بله اگر بود مي‌گفت، از نگفتنش کشف مي‌کند که نيست. چون در مقامه..... و به عبارت أخري مثل مقدمات حکمت مي‌ماند که وقتي در مقام بيان تمام مرادش بود و ظاهر حالش دلالت مي‌کرد که مي‌خواهد عبارتش را آينه مرادش قرار بدهد اگر يک چيزي توي عبارتش نياور مي‌فهميم که مرادش هم اين نيست. چون فرض اين است که ظاهر حالش اين بود که مي‌خواهد عبارتش را آينه مراد قرار بدهد. اگر توي مراد چيزي باشد توي عبارت نيايد خلف اين فرض است، خلف اين ظهور حال است. اينجا هم وقتي که راوي مي‌آيد يک مطلبي را نقل مي‌کند ظاهرش اين است که کل ما.... مقتضاي وثاقتش هم همين است که کل ما سمعه را دارد نقل مي‌کند. اگر نقل نکرد چيزي افزون بر اين مقداري که نقل کرده مقتضاي ظهور حالش اين است که چيزي نبوده. آن إخبار او نيست، حديث او نيست. آن لازمه آن ظهور حالش هست. مثل باب اطلاق که لازمه آن مقدمات حکمت اين است که پس قيدي نيست، چيزي نيست و تمام موضوع همين است که گفته. اين جا هم همين طوره. از اين که چيز ديگري را نگفته است و حال اين که در مقام اين جهت هست که کل ما سمعه را بيان بکند مقتضاي وثاقتش هم اين است که چيزي را که دخيل است فروگذار نکند اين است که ما کشف مي‌کنيم چيز ديگري نيست. ولي اين طور نيست که هر کسي حرف مي‌زند بگوييم آقا اين يک خبر که نداد، خبرها داد. چون وقتي گفت أکرم کل عالمٍ نگفت کنارش لاتکرم الفساق من العلماء. نگفت لاتکرم النحويين من العلماء. نگفت لاتکرم... هر چي احتمال مي‌دهيم مخصص باشد. که آ‌ن‌ها هم هي به تعداد آن‌ها... نمي‌دانم قرينه بر مجاز گفت... شهادت دارد مي‌دهد قرينه بر مجاز هم نبود. قرينه بر فلان هم ... به عدد احتمالات خلاف ظاهري که مي‌دهيم قرينه. پس بگوييم که نه هر خبري اين واحد است که ألف است. يستبطن اخباراً‌ کثيره. اين جور نيست عرفاً. بنابراين، اين يک تصور عقلي است اما عرفيت ندارد. همان جور که حرف آقا ضياء را جواب داده مي‌شد که شما مي‌فرماييد امر واحدي است اشکالي ندارد تعبد بکند بگويد نسبت به آن صادر شده، نسبت به اين صادر نشده. اشکال عقلي ندارد. اين فرمايش هم که بگوييم که هر خبري منحل مي‌شود به يک خبر ايجابي و ده‌ها و صدها خبر سلبي، به تعداد مقيدات و مخصصات و قرائن برخلافي که احتمال است که هي مي‌خواهد بگويد اين‌ها نيستند، نيستند.... اين عرفيت ندارد و خود ايشان هم قبول دارند که اين عرفيت ندارد. توي کلامي که بعد خواهيم از ايشان نقل کرد اين را قبول دارند. پس بنابراين، اين مقدمه که اين جور مستدل مي‌گفت که تبعيض، اين يا معقول نيست، يا عرفي نيست. بيان آقاي صدر معقوليت را درست مي‌کند، عرفيت را نادرست مي‌کند. کما اين که بيان مرحوم آقاي عراقي هم عرفيت را.... عقلي‌اش را درست مي‌کرد. که البته من در کلام شيخ اعظم نديدم ولي اين مطلب اصلش مي‌گويند از شيخ اعظم است. نسبت دادند به شيخ اعظم که حرف آقا ضياء هم در حقيقت مأخوذ مثلاً از شيخ اعظم شايد باشد.

سؤال: ببخشيد ... عقلاً را از اين جهت زير سؤال ببريم که اين سکوت معدوم است و عدم نمي‌تواند دال باشد.

جواب: سکوت.

سؤال: سکوت آن عدل سلبش را درست مي‌کند. سکوت هم ..

جواب: اين سکوت مضاف است. عدم مضاف است. عدم مضاف مي‌تواند کاشف باشد. يعني عقل ما از يک عدم‌هايي پي مي‌برد به يک چيزهايي. مخصوصاً اگر سکوت را هم بگوييم کف هست، نه اين که نفس نبودن. يعني نگفتن، جلوي خود را گرفتن از گفتن. که مي‌شود امر ايجابي.

و اما اين مقدمه ديگر.

سؤال:.... اين دو خبر از يک حيث‌شان با هم تعارض مي‌کنند و وقتي ما ترجيح مي‌دهيم اين در واقع حيث اين خبر حيث ديگر .. نه اين که ما چهار تا خبر بکنيم که بگوييم دو تايش با هم تعارض دارند خب پس تعارض دارند. نه دو تا خبر از دو حيث مختلف بررسي بشود. از يک حيث‌شان با هم تعارض دارند کنار گذاشته مي‌شود مثل ....

جواب: نه ايشان مي‌خواست تعدد درست کند ديگه. مي‌خواستند تعدد درست کنند بگويند پس تبعيض در امر واحد نشد.

سؤال: از آن حيثي که صادر شده و بيان شده از ..

جواب: آن صادر شده، آن يکي صادر نشده. ايشان اين جوري داشت درست مي‌کرد ديگه. نه يک چيزي حيثياتش مختلف باشد. مي‌گفتند نه آن امري ايجابي، آن امر سلبي. اين دارد مي‌گويد که وقتي مي‌گويد خذ بهذا و دع ذلک. آن دع ذلک‌‌اش مي‌خورد به سلبي‌اش نه به ايجابي‌اش. خذ بما خالف العامة و دع ما وافق العامة. آن دع ما وافق العامة‌اش مي‌خورد به امر سلبي‌اش. نه به امر ايجابي‌اش. به آن شهادتش مي‌خورد، به آن نقلش مي‌خورد. نه به امر ايجابي‌اش. پس در آن خبري که موافق عامه است و عموم و خصوص من وجه دارد با اين و يک قسمتي‌اش ربطي به عامه ندارد مابه الاختلافش هست آن ايجابي‌اش هست. اين دع به آن نمي‌خورد. اين دع به آن سلبي مي‌خورد. نه اين که يک چيز وجود داشته بگويي يک قسمتش را بگير يک قسمتش را رها کن. بگوييم اين تبعيض در صدور مي‌شود. ايشان اين طوري فرمودند. خب اين تعقل ثبوتي که دارد. اشکال اين است که اين عرفيت ندارد اين جا. چون اين به اخبار و به نقل‌هاي متعدد عرفاً منحل نمي‌شود. اين جوري نيست. بلکه يک مدلول عقلي است بعد از توجه به اين که اين در... مثل اطلاق است. مثل مقدمات حکمت است. که بعد از اين که اين در مقام هست که کل ما سمع را مي‌خواهد نقل بکند آدم راستگو و ثقه و اميني هم هست پس کشف مي‌کنيم چيز ديگري نبوده است. ما کشف مي‌کنيم از اين حالتش که چيز ديگري نبوده است. نه اين که آن دارد إخبار مي‌کند. نه اين که دارد حديث ديگري را براي ما مي‌گويد که بگوييم هر کسي يک حرفي مي‌زند از کسي ده‌ها حرف دارد نقل مي‌کند. ده‌ها مطلب دارد براي ما إخبار مي‌کند. ده‌ها مثلاً... به تعداد احتمالاتي که هست. و قرائتي که محتمل است. اين جوري نيست عرفاً.

سؤال: ....

جواب: توي ؟؟؟

سؤال: اطلاق خودش عرفيت دارد.

جواب: نه نمي‌گوييم که اين بيان عرفيت ندارد. يعني اين که عرف کشف نمي‌کند. اما اين را خبر نمي‌نامد، نقل او نمي‌نامد.

سؤال: استاد ببخشيد ما سکوت و تقرير شارع مقدس را مگر ما در مقام عرف خودمان يکي از منابع نمي‌دانيم؟

جواب: اتفاقاً‌ آن جا هم همين جور است. آن جا هم اين است که از سکوت شارع... حالا در باب سکوت شارع چرا از سکوت شارع در مقابل يک سيره کشف مي‌کنيم وجوه متعددي دارد. ده پانزده تا حداقل شايد پانزده تا هم باشد که توي بحث سيره ما عرض کرديم وجوهش را. اقوي الوجوه در آن جا همين ظهور حال بود که ظاهر حال شارع اين است که اگر قبول نداشته باشد اين مسأله‌اي که در مرآي و منظرش هست و هيچ مانعي هم از ردع نيست بايد رد مي‌کرد. حالا که نکرده پس کشف مي‌کنيم که راضي است. قبول دارد. آن جا هم همين جوري بود.

و اما مطلب و مقدمه ديگر که تمام اين‌ها برمي‌گردد به مقدمه .... به مرجح صدوري.

خب چرا فرمودند برمي‌گردد به مرجح صدوري؟ آقاي آقا ضياء چه استدلالي کردند؟

ايشان فرمود که ترجيح مضمون يک خبر بر خبر ديگر يا ترجيح جهت يک خبر بر خبر ديگر اين فرع بر اين است که آن دو خبر حجت باشند، صادر مفروض باشد. صادر شده‌اند حالا ديگه اين دو حرفي که زده شده، صادر شده، امام فرموده يا آن گوينده گفته اين مضمونش بر آن ترجيح دارد. يا اين جهتش بيان حکم واقعي بوده آن تقيه بوده. اما اگر اصل مطلب اصلاً معلوم نيست گفته يا نگفته. خب اين جا نوبت ترجيح به مضمون نيست. به جهت نمي‌رسد که. و چون... پس هميشه بحث ترجيح مضموني يا جهتي بعد الفراغ از ثبوت و صدور است. حالا يا ثبوت و صدور قطعي و بالعلم يا تعبدي. و چون در خبرين متعارضين فرض اين است که... خبرين متعارضين متداول که قطعي نيستند هيچ کدام. فرض اين است که در اثر تعارضي که دارند... قطع به سندها که نداريم که بدانيم صادر شده. و چون تعارض دارند ادله حجيت هم، اثبات حجيت آن‌ها را به تعبد نمي‌کند. و فرض هم اين است که مرجح صدوري ديگري هم اعمال نشده. پس نه قطع داريم، نه ادله حجيت آمده حجيت اين و آن را ثابت کرده براي ما، چون تعارض دارند نمي‌تواند هر دو را بگيرد، احدهما دون ديگري هم که ترجيح بلامرجح است. احدهما لا بعينه هم که وجود ندارد پس ادله حجيت اين دو تا را نمي‌گيرند. مرجح صدوري ديگري هم مسبقاً اعمال نکرديم تا اين که احدهما را بر ديگري بگوييم. فقط مرجح مضموني داريم در بين. يا مرجح جهتي در بين داريم. و مرجح جهتي و مضموني هم اين جا قابل اعمال نيست. چون صدور اصلاً معلوم نيست. لا علماً و لا علمياً. بنابراين چاره‌اي نداريم که اگر شارع مي‌فرمايد خذ بماوافق الکتاب مي‌خواهد بگويد بگو آن صادر شده. آن را رها کن. يا خذ بماخالف العامة مي‌خواهد بگويد آن مخالف عامه صادر شده آن را رها کن. خب وقتي که معلوم شد اين صادر شده ديگه خود آن اصول عقلاييه مي‌آيد جهتش را درست مي‌کند. مي‌گوييم خب اين کلام امام... آن که حجت نيست. اين را امام فرموده براي بيان حکم واقعي فرموده يا تقيتاً فرموده؟ اصالة الجمع مي‌گويد براي بيان حکم واقعي فرموده. اين اصل عقلايي. ديگه ترجيح مضموني هم لازم نيست چون مقابلي ندارد که ترجيح مضموني بخواهيم بدهيم. ترجيح مضموني که خودشه. آن که حجت نيست. از نظر جهت براي بيان حکم واقعي گفته شده؟ يا براي تقيه گفته شده؟ اصالة‌ الجهة اين که ظاهر کلام هر گوينده اين است که براي بيان حکم واقعي دارد مي‌گويد. اصل عقلايي مي‌آيد مي‌گويد براي آن است. بنابراين ما چاره‌اي جز اين نداريم. بايد اصول ... يعني مرجح جهتي و مضموني را اين جا برگردانيم به صدوري و الا معقول نيست. اين فرمايش که فرمودند.

بعضي بزرگان از کلمات‌شان استفاده مي‌شود که فرمودند ما نمي‌دانيم، ما فقط به ما گفتند اگر دو تا خبر متعارض شد اين را مقدم بدار. آن يک مضمونش اين است حالا سرش چيه ما نمي‌دانيم. آن که مضمونش موافق کتاب است آن را مقدم بدار. آن که مخالف عامه است آن را مقدم بدار. ممکن است اين با اين... وجهش اين است که دارد سند اين را تقطيع مي‌کند. ممکن است يک جهت ديگه باشد ما خبر نداريم. پس اين که گفته بشود همه مرجحات به سندي برمي‌گردد نه اين يک حرف ناتمامي است. اين ادله مي‌گويد آن را مقدم را بدار وجهش و سرّش براي ما معلوم نيست. حتي آن جاهايي هم که مي‌گويد اگر داشتيم... که البته منکريم. اگر داشتيم که مي‌گويد فخذ بأثقهما، أعدلهما... اين‌ها که ظاهرش اين است که به راوي دارد توجه مي‌کند و صفات راوي و اين سندي است حتي آن جا هم معلوم نيست براي اين جهت باشد. که سند را دارد.... بلکه ممکن است آن جا هم اين باشد که به کيفيت صادر نظر دارد چون آن اصدق است اين صادر را بهتر نقل مي‌کند اگر يک قرائني برخلافش باشد. نه اين که اين مقدار را دروغ گفته. نه، چون اصدق است اگر يک اضافاتي هم بود که باعث مي‌شد با آن اضافه، آبا آن معارضه نکند و اين‌ها او مي‌گفت. آن را مقدم بدار به صدور حتماً نظر ندارد. خب اين بيان براي جواب آقاي آقا ضياء تمام نيست. چون آقا ضياء دارد اقامه قرينه مي‌کند. قرينه عقلي اقامه مي‌کند. او هم قبول دارد اين را. مي‌گويد آقا نمي‌شود. ترجيح به مضمون و ترجيح به جهت پايه مي‌خواهد. يک چيزي بايد باشد بگويي حالا اين مضمون اين بر آن مرجح است. خب الان اين کجا مي‌شود باشد يک چيزي. جايي که صدورش قطعي باشد يا اين که تعبد باشد و حال اين که اين جا ما نداريم.

سؤال: صدور شرعيه را دارد.

جواب: آن فايده‌اي ندارد.

سؤال: چرا ندارد؟

جواب: شأن است. نه اين که بالفعل است. خب ؟؟؟ شما اول آن بشأن را بالفعل بکن بگو صادر شده تا بعد. مثل اين که مثلاً بگو آقا فتواي اين آقا بر آن آقا مقدم است. و حال اين که اين آقا مي‌گويد آقا اين آقا هنوز مجتهد نيست. مي‌گويد چرا دارد درس مي‌خواند ان شاء الله بيست، سي سال ديگه مي‌شود. خب الان بگو حالا. الان فتوايي ندارد، الان... حالا اين جا مي‌گويد اين خبر بر آن مقدم اصلاً معلوم نيست امام فرموده يا نفرموده. دليلي نداريم. نه يک قطع داريم امام فرموده آن را يا نه و نه دليل تعبدي داريم. پس آن آقا ضياء اين بياني که ايشان آقا ضياء افاده فرموده خب ما از اين چه جواب مي‌‌توانيم بدهيم؟

عرض مي‌کنم به اين که حرف آقاي آقا ضياء درسته که اگر آن نباشد نمي‌شود ولي اين لازمه‌اش اين نيست که ما مرجحات را برگردانيم همه را به مرجحات صدوري. بلکه شارع دارد مي‌گويد شما نگاه کن آن که... مثلاً مي‌گويد دو تا خبر که متعارض شد شما نگاه کن آن که موافق کتاب است مقدم بدار. قهراً دلالت التزامش اين است که پس اين هم صادر شده. اگر يک جايي ظني است. نه اين که اين بايد حتماً نمي‌تواند مرجح مضموني باشد الا ؟؟؟ پس اين را بگوييم وقتي مي‌گويد آن يعني بگو صادر شده. نه مي‌گويد هر کدام مضمونش مطابق کتاب است بگير. حالا اگر اين‌ها مقطوع‌‌اند هر دو، خيلي خب حالا آن را مقدم داشتيم ديگه دلالت التزام در اين جا محقق نمي‌شود. اگر مقطوع نيستند قهراً وقتي مي‌گويد آن را مقدم بدار به دلالت التزام دارد مي‌گويد يعني سند آن را هم من حجت کردم.

فرق اين بيان که من عرض مي‌کنم با فرمايش آقا ضياء کجا ظاهر مي‌شود؟ در اين که اگر مثل آقا ضياء معنا بکنيم و بگوييم همه اين‌ها به صدور دارد برمي‌گردد پس شامل خبرين قطعيين نمي‌شود. چون آن جا که جاي ترجيح سندي نيست. چون هر دو قطعي است. خب امام صادق عليه السلام ممکن است بگويد آقا از من يک سالي آمدي شنيدي. خودت شنيدي يک مسأله را. سال ديگه آمدي يک مسأله ديگه شنيدي خذ بماخالف العامة. سال سوم مي‌فرمايد خذ بماخالف العامة. نمي‌تواند امام بفرمايد؟ چرا. با اين که سندهايش يقيني است. حضرت مي‌فرمايد از اين دو حرفي که از من شنيدي خذ بماخالف العامة. من روي تقيه و روي يک جهاتي گفتم آن را. خب اشکال ندارد که. بنابراين، اين که آقا ضياء مي‌فرمايد که ما مرجحات مضموني و صدوري را بايد برگردانيم به.... مرجحات مضموني و جهتي را برگردانيم به صدوري چون به آن دليلي که ايشان اقامه کرد عرض مي‌کنيم آن دليل شما مقتضايش اين نيست که اين‌ها متعرض صدور بدلالة المطابقيه و الاولي بخواهند بشوند. بلکه مقتضايش اين است که به حسب اطلاق مي‌گويد آن را مقدم بدار، قهراً آن را مقدم بدار چه سندهايش قطعي باشد چه نباشد. قهراً معنايش اين مي‌شود که آن که قطعي است که هيچي سند. اگر هم نيست من آن را مي‌گويم بگير پس يعني حجت دارم مي‌کنم سند آن را و صدور آن را هم دارم تعبد مي‌کنم.

سؤال: ... تعبد معلوم نيست که بگويد اين ...

جواب: چرا ديگه. پس چي.

سؤال: ....

جواب: بدون اين که از ما صادر شده باشد.

سؤال:... تا اصل صدور ... يا علماً يا علمياً معنا ندارد.

جواب: بله درسته اما نه في الرتبة السابقة. نه مسبقاً. به همان نفس دليل ...

سؤال: باز هم مشکل ندارد که خود آن مقدمه...

جواب: نه نه. پس نتيجه اين شد که پس مرجح مضموني و جهتي را ما برنگردانيم به صدوري تا اين که در موارد مقطوعه صدور بگوييم اين اخبار نمي‌‌گيرد.

سؤال: خب تنقيح مي‌کند صدور را يا نه؟

جواب: قهراً‌ مي‌کند.

سؤال: خب تنقيح بکند صدور را، مقدمه اول ايشان پا گرفته.

جواب: بله.

سؤال: مقدمه اول‌شان همين بود ديگه. ساير مرجحات ....

جواب: نه اين مدلول التزامي است. ببينيد مثل اين که شما از يک نفر مي‌پرسيد آقا اين آقا اين جور فتوا داده، آن آقا آن جور فتوا داده. ايشان مي‌گويد به فتواي اين آقا اخذ بکن. اين دليل مي‌شود بر اين که اين آقا را مجتهد مي‌داند.

سؤال: توضيح شما اين بوده به غير اين جهت، جهت ديگري را نمي‌تواند تنقيح بکند. آقا ضياء مي‌خواهد همين را بگويد. به غير اين جهت هيچ جهت ديگر را تنقيح نمي‌کند.

جواب: نه ما مي‌گوييم مي‌کند. چرا؟ توضيح همين است ديگه. مي‌گوييم امام عليه السلام فرموده که آقا دو تا خبر متارض که آمد پيش شما و واصل به شما شد اين دو خبر متعارض را شما چه کار کن؟ آن که مخالف عامه است بگير. سواءٌ اين که سندهايش قطعي باشد هر دو يا نه قطعي نباشد. آن را بگير. وقتي امام عليه السلام مي‌فرمايد آن را بگير بنابراين دلالت التزام دارد که يعني اگر سندش هم قطعي نباشد ما حجت قرار داديم. و الا معنا ندارد بگويد آن را بگير.

سؤال: توي غير قطعي پياده بکنيد.

جواب: دو تا روايت با هم تعارض کردند مظنون هستند. خبر واحدند. اشخاصش ثقه هستند.

سؤال: .... اين جهتي غير صدور را تنقيح نمي‌کند.

جواب: چرا. اين ديگه به دلالت التزام....

سؤال: ....

جواب: مي‌گويد ملاک در دو خبر متعارض اين است اگر نظر به صدور فقط داشته باشد که آقا ضياء مي‌فرمايد شامل مقطوعي الصدور نمي‌شود. چون فقط مي‌خواهد صدور را ترجيح بدهد ديگه.

سؤال: شما تطبيقش بفرماييد.

جواب: چي را؟

سؤال: در غير مقطوع الصدور تطبيقش بفرماييد.

جواب: تطبيق مي‌کنيم ديگه.

سؤال: نه شما مي‌گوييد مقطوع الصدور است....

جواب: نه نه. کلام امام که مي‌فرمايد خذ بماخالف العامه نظرش اين است که من مي‌خواهم بگويم ما خالف العامه‌ها صادر شده. آقا ضياء اين جوري معنا مي‌کند.

سؤال: يعني آن‌هايي که علماً صادر شده.

جواب: يا نه مي‌خواهد بگويد بابا من دارم بهت مي‌گويم آن را مقدم بدار. حالا که يقين به آن داري، چه يقين هم نداري،‌ مظنوناً. آن را مقدم بدار. که قهراً‌ من مي‌فهمم. آن جايي هم که من يقين ندارم پس شارع آن را دارد حجت مي‌کند. حتي سندش.

سؤال: به چه لحاظي، به لحاظ صدورش.

جواب: نه. ببينيد آن جا...

سؤال: بابا حرف آقا ضياء يک کلمه است. در غير مقطوع الصدور تمامي مرجحات يک کار بيشتر انجام نمي‌دهد آن هم فقط اصل صدور را قوي مي‌کند. التزاماً يا مطابقتاً.

جواب: نه فرق اين است ببينيد يک وقت اين...

سؤال: شما گفتيد که يک نتيجه‌اي هم دارد اين را بايد اثبات بشود.

جواب: حرف اين است که آيا به اين قرينه که آقا ضياء مي‌فرمايد معناي اين که خذ بماخالف العامه اين است که ما خالف العامه صادرٌ.

سؤال: لُباً اين است.

جواب: ما خالف العامه صادرٌ. اگر معنايش اين است پس مقطوعي الصدور معنا ندارد. که امام بفرمايد ماخالف العامة صادرٌ. براي اين که آن يکي هم صادر است. اما اگر بگويد نه ماخالف العامة مأخوذٌ نه صادرٌ. اين ماخالف العامة بايد اخذ بشود. طبقش مشي بشود، طبقش عمل بشود، طبقش فتوا داده بشود. اين لازمه‌اش آن وقت اين است که بله اگر قطعي است بايد آن اخذ بشود. اگر هم قطعي نيست بايد آن اخذ بشود لازمه‌اش اين است که پس سندش هم درست شده و مي‌توانيم به شارع نسبت بدهيم. فرق است بين اين دو تا که بگوييم خذ بماخالف العامة يعني ماخالف العامة صادرٌ. اگر معنايش اين است قهراً‌ اين به تناسب حکم و موضوع موارد مقطوعي الصدور را نمي‌گيرد.

سؤال: شما لازم و ملزوم را عوض مي‌کنيد. ..

جواب: بيان امام را ما بايد ببينيم چيه.

سؤال: آقا ضياء گفت عقلايي‌اش اين است که چون صادر شده اخذش کن. شما مي‌گويي اخذش کن پس صادر شده.

جواب: بابا امام حق ندارد بگويد اخذش کن؟ عجب است. امام عليه السلام وقتي فرمود به آن اخذ کن به دلالت التزامي مي‌فهميم يعني صادر هم شده. يعني من به دو چيز تو را تعبد مي‌کنم. هم تعبد مي‌کنم به صدورش هم به ظهورش. فلذا مي‌گويم اخذ بکن. چون نص که نيست. بايد امام به حجيت اين ظهورش ؟؟؟ به هر دو. چون وقتي تعارض مي‌کنند دو خبر همه جهاتش از بين مي‌رود. ادله حجيت صدورش تعارض کرده نمي‌گيرد. ادله حجيت ظهور هم نمي‌گيرد. ما وقتي مي‌خواهيم به يک روايتي که ظاهر است اخذ کنيم سندش را بايد درست کنيم حجيت ظهورش را هم بايد درست کنيم. امام عليه السلام مي‌فرمايد به او اخذ کن و او را بگير. نمي‌گويد او صادر است. مي‌گويد به او اخذ کن. خب لازمه اين که امام عليه السلام از بين اين دو تا مي‌فرمايد به او اخذ کن اين مي‌شود که اگر مقطوعة الصدور است فقط به حيث ..... اگر نيست لازمه اين که مي‌گويد به آن اخذ کن يعني من مي‌گويم صادر هم شده. صادر که مي‌گويم شده آن جهتش را هم مي‌گويم شده. حالا اين يک تتمه‌اي عرض مي‌کنيم به اين که اگر ما گفتيم که اين جوري است. پس بنابراين، اين بيان ديگه همه را به مرجحات صدوري برگردانيم اين جوري نيست. به اين بياني که عرض کردم.

خب اگر به همين بسنده بکنيم آيا ببينيم موارد عموم و خصوص من وجه مشکل پيدا مي‌کند و ما نتوانيم بگيريم يا نه؟

اگر فرمود بنابراين که تسلّم بکنيم بالاخره دو تا خبري که متخالفند به نحو عموم و خصوص من وجه گفته مي‌شود اين خبران مختلفانند. به لحاظ بعض مدلول گفته مي‌شود اين‌ها خبران مختلفانند. امام فرمود به ما خالف العامة را اخذ کن. خب ما رفتيم به آن ماخالف العامة را اخذ کرديم. فرمود آن حجت است. وقتي فرمود آن حجت است آيا آن خبر مقابل اين که مرجوح هست بالمرة از حجيت مي‌افتد؟ يا نه آن خبر مخالف الان مشکلي از اين که مشمول نه اين ادله.. مشمول ادله عامه حجيت خبر واحد بشود ديگه مشکلي نداريم. که مشمول ادله عامه بشود. توضيح مطلب اين که ما دو دسته روايات باب علاج داريم يکي آن‌هايي که دو زبانه است. مي‌گويد اين را بگير آن را رها کن. من فعلاً‌ راجع به اين‌ها حرف نمي‌زنم. آن را رها کن. ولي يک عده داريم مي‌گوييم خذ بماخالف العامه. همين. ممکن است ما در آن‌هايي که دو زبانه است بگوييم که نمي‌تواند شامل بشود. اما آن‌هايي که يک زبان دارد فقط مي‌گويد خذ بماخالف العامه مي‌گويد اين جا به آن اخذ بکن. خب ما به آن اخذ مي‌کنيم. او حجيت دارد. الان چه اشکال دارد که به ادله عامه حجيت خبر واحد خبر الثقة حجةٌ به آن‌ها نسبت به اين خبر مخالف او اخذ بکنيم. قبل ؟؟؟‌اخبار علاج به آن نمي‌توانستيم اخذ بکنيم براي اين که آن ادله عامه اگر هر دو را مي‌خواست کنار هم شامل بشود اين معنايش اين بود که متعبد کند ما را شارع و اين را طريق قرار بدهد به دو تا امر متناقض و اين نمي‌شد. مي‌خواست الف را بگيرد دو ب، ترجيح بلامرجح بود. ب را بگيرد دون الف ترجيح بلامرجح بود. بخواهد يکي را لا علي التعيين بگيرد يک چنين فرضي وجود ندارد لا علي التعيين. فلذا مي‌گفتيم هيچ کدام را نمي‌گيرد. الان که ؟؟؟ شارع فرموده اين حجت است آقا اين را بگير. خب الان ديگه براي... اگر بخواهد اخبار علاج اين فرد را بگيرد با توجه به اين که چون آن دليل خاص دارد شارع گفته آن را مقدم بدار خب آن قرينه بر عدم اراده بخشي از اين مي‌شود. مثل اين که ادله حجيت خبر واحد عام را مي‌گيرد خاص را هم مي‌گيرد. عام را مي‌گيرد خاصي هم که مي‌خواهد او را تخصيص بزند مي‌گيرد. اشکال دارد. الان باز ضميمه اخبار علاج پادرمياني اخبار علاج باعث مي‌شود که وزان آن روايت مثل وزان خاص بشود. و قرينه بر اراده مراد از آن روايت آخر بشود. بنابراين اشکالي نيست که ما بگوييم که اگر به اين بيان پيش بياييم. مي‌گوييم آقا به اين روايت اخذ مي‌کنيم في نقطه در محل افتراق. و تبعيض در صدور هم نمي‌گوييم شده. نه اين کلام صادر شده آن کلام مثل خاصي که قرينه بر مراد جدي از اين است آن قرينه بر مراد جدي از اين مي‌شود. و اين که بله آن مقداريش که موافق عامه است اراده جدي ندارد. بنابراين به اين بيان ممکن است که ما از اين استدلال سوم جواب بدهيم به اين بياني که عرض شد و للکلام تتمة ان شاء‌الله. و صلي الله...

**پايان جلسه.**